

امامزاده ای است که با هم ساختم

این مثل در موردی به کار می رود که دو یا چند نفر در انجام امری با یکدیگر تبانی کنند، ولی هنگام بهره برداری یکی از شرکا تجاهر کند و در مقام آن برآید که همان نقشه و تدبیر را نسبت به رفیق یا رفیقان هم پیمانش اعمال نماید. اینجاست که ضرب المثل بالا مورد استفاده و اصطلاح قرار می گیرد، تا شریک و رفیق مخاطب نیت بر باطل نکند و حرمت پیمان و ایفای به عهد را ملحوظ و منظور دارد. ریشه این ضرب المثل از داستانی است که با سوءاستفاده شیادان از صفای باطن و معتقدات مذهبی مردمان ساده لوح و بی غل و غش موجود است.

در ادوار گذشته چند نفر سیاد تصمیم گرفتند مم معاشی از رهگذر خدعه و تزویر به دست آورند و به آن وسیله زندگانی بی دغدغه و مرفهی برای خود تحصیل و تأمین نمایند. پس از مدتها تفکر و اندیشه، لوحی تهیه کرده، نام یکی از فرزندان ائمه اطهار (ع) را بر آن نقر کردند و آن لوح مجعول را در محل مناسبی نزدیک معبر عمومی روستاییان پاکدل در خاک کردند. آنگاه مجتمعاً بر آن مزار دروغین گرد آمدند و زانوی غم در بغل گرفته به یاد بدبختی های خود در زندگی، نه به خاطر امامزاده خود ساخته، گریه را سر دادند و به قول معروف حالا گریه نکن کی بکن!

چون عابرین ساده لوح به تدریج در آنجا جمع شدند و جمعیت قابل توجهی را تشکیل دادند، شیادان با شرح خوابهای عجیب و غریب به آنان فهماندند که هاتف سبز پوشی، در عالم رؤیا آنها را به این مکان مقدس و شریف! هدایت فرموده و از لوح مبارکی که از دل این خاک مدفون است بشارت داده است. روستاییان پاک طینت فریب نیرنگ و تدلیس آنها را خورده، به کاوش زمین پرداختند تا لوح بدست آمد و دعوی آنها ثابت گردید.

دیگر شک و تردیدی باقی نماند که این چند نفر مردان خدا هستند و فضیلت و صلاحیت آنها ایجاب می کند که تولیت و خدمت مزار را خود بر عهده گیرند. طبیعی است که چون این خبر به اطراف و اکناف رسید و موضوع کشف و پیدایش امامزاده جدید دهان به دهان گشت، هر کس در هر جا بود با هر چه که از نذر و صدقه توانست بردارد به سوی مزار مکشوفه روان گردید. خلاصه کاروبار این امامزاده! دیر زمانی نگذشت که بازار مزارات اطراف را کاسد کرد و هر قسم و سوگند بزرگ و حتمی الاجرا بر آن مزار شریف! و بقعه منیف! بوده است و زائران و مسافران از سر و کول یکدیگر برای زیارتش بالا می رفته اند. این روال و رویه سالها ادامه داشته و شیادان بی انصاف به جمع کردن مال و مکیدن خون روستاییان و کشاورزان بی سواد پاکدل متعصب مشغول بوده اند.

از آنجا که گفته اند "نیزه در انبان نمی ماند" قضا را روزی یکی از شیادان از همکار و دستیار خویش مالی بدزدید. صاحب مال به حدس و قیاس بر او ظنین گردید و طلب مال کرد. شیاد مذکور منکر سرقت شد و حتی حاضر گردید برای اثبات بی گناهی‌اش در آن مزار شریف! سوگند بخورد که مالش را ندزدیده است. صاحب مال چون وقاحت و بیشرمی شریکش را تا این اندازه دید بی اختیار و بر خلاف مصلحت خویش در ملاّ عام و باحضور کسانی که برای زیارت آمده بودند فریاد زد: «ای بیشرم، کدام سوگند؟ کدام مزار شریف؟» این امامزاده است که با هم ساختیم" و با آن کلاه سر دیگران می گذاریم نه آنکه تو بتوانی کلاه سر من بگذاری!» گفتن همان بود و فاش شدن اسرارشان همان